



فرهنگ املائی «سمت»

فرهنگ ذیل براساس جزوه دستور خط فارسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی تهیه شده است؛ جز اینکه واژه‌هایی که فرهنگستان با دو ضبط (یا بیشتر) مجاز دانسته، در اینجا یک صورت آن اختیار شده است.

چکیده قواعد رعایت شده در «فرهنگ املائی»:

- «ها»، علامت جمع، همیشه به اسم قبل خود می‌چسبد (موارد استثنا در ص 23 جزوه فرهنگستان)
 - «تر» و «ترین» همیشه جدا نوشته می‌شود (استثناها: بهتر - کهنتر - کمتر - بیشتر - مهتر)
 - «به» فقط در ساختن صفت است که می‌چسبد (بهبوش، بخرد، بنام) و در ساختن قید همیشه جدا نوشته می‌شود (به سختی، به تندی، به تدریج)
 - «می» و «همی» همیشه جدا نوشته می‌شود.
 - «بی» همیشه جدا از کلمه پس از خود نوشته می‌شود، مگر آنکه بسیط گونه باشد؛ مثل: بیهوده - بیخود - بیراه - بیچاره - بینوا - بیجا
 - «هم» همیشه جدا نوشته می‌شود مگر در: 1. بسیط گونه‌ها: همشهری - همشیره؛ 2. جزء دوم تک‌هجایی باشد: همکار، همراه (مگر آنکه جزء دوم با م یا الف آغاز شود: هم‌اسم، هم‌مرز)؛ 3. جزء دوم با مصوت شروع شود: همایش - هماهنگ (مگر آنکه همزه در ابتدای جزء دوم تلفظ شود (هم‌آرزو - هم‌آرمان)
- در واژه‌های مرکب از دو جزء، که جزء دوم آن بن مضارع یا بن ماضی است، اگر یکی از دو جزء (یا هر دو) تک‌هجایی باشد، واژه به صورت پیوسته نوشته می‌شود (دلبر - دلسوز - جانسوز - مشعلدار)

موارد مستثنا از این قاعده (که در فرهنگ املائی آمده) به یکی از سه دلیل زیر است:

1. احتراز از درازنویسی: میهن‌دوست
2. رعایت شکل مألوف و متعارف واژه: وطن‌دوست، جهت‌یاب، انسان‌ساز
3. مبهم شدن واژه به دلیل پیوسته‌نویسی آن: پی‌جو، پی‌نوشت، پی‌ریز

آ	آتشخانه	آگاه‌تر	ا	اسحاق	امکان‌پذیر	این طرف	بنا تریس	بستانکار
آب‌باز	آتشخوار	آلاداغ	ائتلاف	اسرائیل	انتخاب‌شونده	این طور	بتر	بستنی‌خوری
آبپاش	آتشدان	آلرزی	ابتدائاً	اسرافکار	انتقامجویی	این قدر	بت پرست	بستنی‌فروش
آبیز	آتش‌نشانی	آل‌طاها	ابتدایی	اسطبل	انجام‌دهنده	اینکه	بجا (شایسته)	بسزا (شایسته)
آبئی	آبیه	آنتی‌تز	ابداً	اسطخر	انسان‌ساز	این گونه	بچگانه	بشکوه
آبخوری	آجدار	آنجا	اتاق	اسطربلاب	انشاء	اینها	بجوبه	بطء
آبداده	آجیل‌فروشی	آن‌چنان	اترار	اسلام‌شناس	ان‌شاءالله	این همه	بختیاری	بطی‌ء
آبدار	آدمخوار	آن‌چنان‌که	اتراق	اسماعیل	انعطاف‌پذیر		بخرد (خردمند)	بعینه
آبدست	آدمکش	آنچه	اتریش	اشکر‌بیزان	انغوزه	ب	بخشدار	بغلگیر
آبدوغ	آدمیزاد	آن‌را	اتو	اصطهبانات	انگشت‌نما	باباغوری	بخشنامه	بقچه
آبدیده	آذوقه	آن‌روز	اتوبوسرانی	اصلاح‌طلب	انگل‌شناس	باتری	بدانچه	بلا‌تکلیف
آبراه	آرمان‌گرا	آن‌زمان	اجل‌رسیده	اصلدار	اوایل	باتلاق	بدان‌گونه	بلا‌حساب
آبرسانی	آروغ	آن‌سو	احساس‌گرایی	اصلی‌تر	اورلطان	باج‌گزار	بدرالنجی	بلاشک
آبرفت	آزادبیش	آن‌صورت	احوال‌پرسی	اعراب‌گذاری	اولی	باجگیر	بدهکار	بلا‌عوض
آبرو	آزادبخواه	آن‌طور	اختناپوس	اعضاء	ای‌کاش	باجناغ	بدو (به‌او)	بلا‌فصل
آبریز	آزمون‌شونده	آن‌قدر	اخلال‌کننده	اعلا	ای‌که	بارانزا	بدون	بلا‌فاصله
آب‌سردکن	آزمون‌کننده	آن‌کس	ادبی‌تر	اعلام‌الهدی	ای‌والله	بارانگیر	بدیشان	بلا‌معارض
آبشار	آسان‌تر	آنکه	ارائه	افستین	ای‌وای	باری‌تعالی	بدین‌گونه	بلبشو
آب‌غوره	آسانگیر	آن‌که (آن‌کس‌که)	اردبیهشت	القبیا	ایتالیا	بازیکن	برائت	بلبل‌زبان
آبکاری	آسایش‌طلب	آن‌کو	ارزان‌فروش	اللقاءات	ایدئال	بازی‌کننده	برفگیر	بلغور
آبکش	آسمانخراش	آن‌گاه	ارزانی‌داشته	الله	ایدئالیسم	بازیگر	برق‌سنج	بلکه
آبگردان	آسیب‌پذیر	آن‌گونه	ارزش‌گذاری	الم‌شنگه	ایده	بازیگوش	برگذار	بلهوس
آبگرم	آسیب‌دیده	آن‌همه	ارزشیابی	اله	ایده	بأس	برگر‌بیزان	بلیت
آبگوشت	آشپز	آنگاه	از آن‌رو	الهی	ایران‌زمین	باستان‌شناس	برگزاری	بلیت‌فروش
آبگون	آشتی‌پذیر	آنکه	از این جهت	الهه	ایران‌دوست	باسمه ...	برهم‌خوردگی	بنام (مشهور)
آبگیر	آشتی‌طلب	آنها	از این‌رو	الهیات	ایران‌شاه	باطوم	برهم‌زدن	بن‌بست
آب‌لیمو	آشخوری	آهن‌با	از این‌سو	الی	ایران‌شناس	باقی‌مانده	برهم‌نهاده	بنیان‌گذار
آب‌نبت	آشغالدانی	آهنگر	از این‌قرار	امانت‌پذیر	ایلخان	بالصراحه	برهه	بنبرو (نبرومند)
آبیاری	آشوب‌طلب	آهنگساز	اسائه	امانتدار	اینجا	بالطبع	بزرگداشت	بوذرجمهر
آبشار	آغا	آیه‌الله	استاندارد	امانت‌گذار	اینجانب	بالعکس	بزرگراه	بؤس
آبشاز	آغاجاری	آیین	استثنائاً	امانت‌گزار	این‌چنین	بالفرض	بزرگسال	به‌تدریج
آب‌سپس	آفتابگردان	آیین‌نامه	استثنائات	امپراتریس	این‌سان	بالقوه	بزرگوار	به‌جد (جداً)
آب‌شپاره	آقا	آیینه	استثنایی	امپراتور	این‌سو	بالتسبه	بزحکار	به جهت
آب‌سپرت	آقاخان		استخر	امریکا	این‌صورت	بانکداری	بسامه	به‌حق (حقاً)

به خلاف	بی ثمر	بی شمار	بینداز	پر شنب	تاخیر	تقوا	جنگجو	چشم زخم
به خصوص	بیجا	بی شوخی	بی نشان	پر یوار	تأدیب	تک تک	جوابگو	چطور
به درازا کشیدن	بی جان	بی شوهر	بی نصیب	پز شکیار	تأذی	تکفروشی	جواباف	چغندر
به درستی	بی جا و مکان	بی صبرانه	بی نظر	پژوهشگر	تاریخانه	تک مضراب	جوالدوز	چقدر
به دست آوردن	بی جهت	بی صدا	بی نظم	پساب	تاس	تکنواز	جوانبخت	چکش کاری
به راه افتادن	بیچاره	بی صفا	بی نظیر	پستاندار	تأسف	تکوازه	جوانسال	چگونه
به راه آوردن	بی چون و چرا	بی ضابطه	بی نماز	پشتکار	تأسیس	تألؤ	جوانمرد	چلچراغ
به رغم	بیچونی	بی ضرر	بی نمک	پشتکوه	ناق	تلخکامی	جوانمرگ	چلغوز
به روشنی	بی حاصل	بی طاقتی	بی نهایت	پشتگرمی	تأکید	تلفنخانه	جور به جور	چماقदार
به زحمت	بی حال	بی طرفی	بی نیاز	پشت نویسی	تالار	تمام رخ	جوشکار	چمنزار
به سختی	بی حث و حصر	بیعاری	بی نیاز	پنج تن	نالش	نمره نندی	جو بیار	چنانچه
به سر بردن	بی حساب	بی عاطفه	بی واسطه	پنجشنبه	تألف	تن به تن	جهانبخش	چنان که
به سر رسیدن	بی حسی	بی عدالتی	بی وجدان	پنج ضلعی	تألیف	تنبور	جهانبینی	چنو
به سوی	بی حواس	بی عرضگی	بی وزن	پنجگانه	تأمل	تنخواه گردان	جهانبجو	چنین
به شکل	بی حوصله	بی عزتی	بی وفا	پنگوئن	تأمین	تندرست	جهانبخوار	چوب بری
به صورت	بی حیا	بی عفت	بی همتا	پوست کنده	تأنی	تنگدست	جهاندار	چوب پرده
به طور	بی خانمان	بی عقل	بی همه چیز	پولدار	تأنیث	تنگدل	جهان دیده	چوبدار
به علاوه	بی خیر	بی علاج	بی هنر	پولدوست	تاویل	تهران	جهانگرد	چو بدست
به عمد (عمداً)	بی خرد	بی علاقتی	بی هوا	پولساز	تاویل	تهماسب	جهانگشا	چو برختی
به عنوان	بی خطر	بی علف	بیهوده	پول مول	تایید	تهمورث	جهانگشته	چو بکاری
به قدر	بی خوابی	بی عمل	بی هوشی	پیامد	تایر	تد نشین	جهانگیر	چوغ
به کار بردن	بیخود	بی عیب	بی هیچ	پی جو	تاتر	تهیدست	جهان نما	چون که
به کار رفتن	بی خیر و برکت	بی غرضانه	پ	پیچدار	تاشیر	تهی مغز	جهان وطنی	چهار چوب
به کئی	بیاداد	بی غم	پابرهنه / پای برهنه	پیچ گوشتی	تتو دور	تو را	جهت گیری	چه کاره
به گونه	بی درد	بی غیرت	پاتوق	پیرو	تبر خود	توأم	جهت یابی	چهل تکه
به مناسبت	بی درمان	بی فایده	پارسی گو	پیشامد	تبرزد	توان فرسا	چهلستان	چهلستان
به نام خدا	بی درنگ	بیفراشت	پاسخ پذیر	پیشاهنگ	تبرزین	تو طئه	چابک تر	چ
به ندرت	بی دریغ	بی فرجام	پاسخگویی	پیشبند	تبرک	توفان	چابکدست	ح
به هر حال	بی دست و پا	بی فروغ	پاک دامن	پیش بینی	تبهکار	تیسفون	چا بنانه	حاصلخیز
به هم خوردن	بی بدل	بی فکر	پاکدل	پیشناز	تپانچه	چارق	چارق	حاصل ضرب
به هم زدن	بی دلیل	بیفکن	پاک رای	پیشخان	تیق	ث	چاکدار	حتی
به همین صورت	بی دلیل	بی قابلیت	پاکزاد	پیشخدمت	تیور	ثابت قدم	چاوش	حجۃ الحق
به هیچ روی	بی دین	بی قاعده	پاکسازی	پیش خرید	تیبند	ثروتمندی	چاهجو	حجۃ الاسلام
به هیچ وجه	بی ذوق	بی قدر و قیمت	پاک سرشت	پیشخور	تتماج	ثقة الاسلام	چاهسار	حرام خوار
به وجود آوردن	بی راه	بی قرار	پاک ضمیر	پیشدستی	تحصیلدار	ثوابکار	چاهکن	حرامزاده
به وسیله	بی راهه	بی قیاس	پاک کن	پیشرفت	تحصیل کرده		چا بنانه	حرو و فوجین
به ویژه	بی ربط	بی کار	پاک نژاد	پیش رفتن	تحلیل پذیر	ح	چا بخوری	حضر تعالی
بها	بی رحمی	بی کران	پاک نویس	پیشرو	تحمل پذیر	جائر	چا بدان	حق تعالی
بهانه گیر	بی رغبت	بی کس	پاکو ن دار	پیش فروش	تحویل دار	جابلسا	چا فروش	حق شناس
بهتر	بی رنگ	بی کفایت	پانزده گانه	پیشقدم	تخار / تخارستان	جا به جا	چا بکار	حق گئی
به دانه	بی رونق	بیگانه	پانصد	پیش قسط	تخت خواب	جان پرور	چا بگرا	حق گزار
به دین	بی ریا	بیگاه	پایان دهنده	پیشکار	تخت طئه	جان پناه	چرا	حقگو
به روز	بی ریخت	بی گمان	پایان نامه	پیشکرایه	تخمندان	جاندار	چراغ برق	حقو قدان
بهمنش	بی ریش	بی گناه	پای بست	پیشکش	تراز	جانفرسا	چراغدار	حقیقتاً
بهناز	بی ریشه	بی مانند	پایبندی	پیشگفتار	تراشکار	جانفزا	چراغدان	حقیقت جو
بهنام	بیزار	بی مایه	پایبخت	پیشگو	ترجیع بند	جانفشان	چراغ دستی	حقیقت شناس
بهنجار	بی زیان	بی میلالت	پایداری	پیشگیری	ترخان	جانکاه	چراغ ساز	حقیقتگو
بهوش (هوشمند)	بی زحمت	بی محابا	پایکوبی	پیشمرگ	ترخون	جانگداز	چربدست	حقیقی تر
بهیار	بی زیان	بی محل	پایمال	پیشماز	ترشرو	جانگرا	چرب زبان	حکمران
بیابانگرد	بی سابقه	بی مرگی	پایمردی	پیشهاد	ترشیز	جان نواز	چربگو	حلال خور
بیاموز	بی سامان	بی مروت	پایه دار	پیش نویس	ترق و تورو ق	جایز	چرخکار	حلالزاده
بیاور	بیستگانی	بی مزه	پاییز	پیشنیاز	ترقه	جایگزین	چرخکرده	حلیم
بی باک	بی مسرف	پایین تر	پایین تر	پیشوا	ترقیخواه	جایگیر	چر کتاب	حوا برنی
بی بو	بی سرمایه	بی معرفت	پنر زبورگ	پیگیری	ترکیند	چرا یم	چر کناک	حوضخانه
بی پایان	بی سر و پا	بی معطلی	پیچ	پیلتن	ترکیب بند	چرئت	چرکنویس	حوله
بی پروا	بی سر و سامان	بی معنی	پیخ پیخ	پیمان شکن	تسوح	چرم شناسی	چرمساز	حیات
بی پول	بی سلیقه	بی ملاحظه	پخپخو	پیمانکار	تشت	جزء	چسان	حیرت زا
بینایی	بی سواد	بی مهر	پر خاشجو	پی نوشت	تشتخانه	جز فآ	چشم به راه	حیرت زده
بی تجربه	بی شتر	بی مورد	پر سنهامه	ت	تشتگان	جزئی	چشم پز شک	حیلنگر
بی تدبیر	بی شرف	بی موقع	پر و مثنوس	ت	تصو بینامه	جزئی تر	چشم پوشی	حیوان دوستی
بی تربیت	بی شرمی	بی میل	پر بدخت	تاب (نام رود)	تغار	جستجو	چشم چران	حیوان شناس
بی تناسب	بی شعور	بی ناخن	پر بروز	تأثیر	تغالی	جمهور یخواه	چشمخانه	حیوة الحیوان
بی توان	بی شک	بی نام و نشان	پر یزاد	تأخر	تقسیم بندی	جنابعالی	چشمداشت	

خ	خوشبخت	خوشمزه	درستکار	دلپذیر	دهگانه	روح پرور	ژرف تر	سرخرگ
خاتمکاری	خوشبو	خوش مشرب	درست کردار	دلپسند	دیانتدار	روحفرا	ژرفنگر	سرخرنگ
خاص تر	خوش بیاری	خوش معاشرت	درسخوان	دلتنگ	دیندار	روحوانز	ژوئن	سرهم ای
خاف	خوش بیان	خوش معاملگی	درشتخو	دلجویی		رؤسا		سرهم بندی
خاکبازی	خوشبین	خوش معامله	درشت سخن	دلچسب	ذ	روشندل	س	سغد
خاکبرداری	خوش پز	خوش منش	در صورتی که	دلخراش	ذاتاً	روشنفکر	ساجمه	سفار تخانه
خاکبوس	خوش تراش	خوش منظره	درمان پذیر	دلخسته	ذات العجب	روشنگر	ساختکاری	سفاپز
خاک به سر	خوش حال	خوش نام	در مانگاه	دلخواه	ذنب	روغنکاری	ساخت گرا	سفالساز
خاکبیز	خوش حساب	خوش نقش	در ماسنگ	دلخور	ذلت بار	رؤیا	ساروج	سفال فروش
خاکروبه	خوش خدمت	خوش نگاه	دروغ پرداز	دلخوش	ذوالجلال	رؤیت	سازشکار	سفتکاری
خاکریز	خوش خرام	خوش نمک	دروغ زن	دلخود	ذوالحجه	روی یاد	سازماندهی	سقلاب
خاکسار	خوش شو	خوش نوا	دروغجویی	دلداده	ذوالقده	روی هم رفته	سازمان یافته	سقلمه
خاک شناس	خوش خواب	خوش نواز	درهم پیوسته	دلدار	ذی حساب	روییدن گاه	ساقوش	سکنجبین
خاکشور	خوشخوان	خوشنویس	درهم سزشتن	دل درد	ذی حق	رویین تن	ساقینامه	سگالشگر
خالدار	خوشخور	خوش تبت	درهم شدگی	دلربا	ذی ربط	رهبر	سالخورده	سلاحدار
خالکوبی	خوشدل	خوش وعده	دستاس	دلرحم	ذی شعور	رهرو	سالروز	سلاحشور
خام طمع	خوش ذوق	خوشوقت	دستاورد	دل زنده	ذی فنون	رهسپار	سالگرد	سماء
خامکاری	خوش رفتاری	خوکیچه	دستاویز	دلستان	ذی قیمت	رهگذر	سالگشت	سمپاش
خام گفتار	خوش رقصی	خونبار	دست باف	دلسرد	ذی نفع	رهنا	سالنامه	سنان گذار
خانمانسوز	خوش رکاب	خونبها	دستبرد	دلسوخته	ذی نفوذ	رهنمون	سالنما	سنت گرا
خانوار	خوش رنگ	خون جگری	دستبرد	دلسوز		رهوار	سالواره	سنگباران
ختا	خوشرو	خونخوار	دستیوس	دلشاد	ر	ریشخند	سانتی گراد	سنگتراش
خجالت زده	خوش روزگار	خونخواهی	دست به سینه	دلشده	رادیوام	ریگزار	سانتی گرم	سنگچین
خدانگهدار	خوش روزی	خونزنگ	دستیاچه	دلشکسته	رادیومان		سانتی متر	سنگدان
خدای تعالی	خوش روش	خونریز	دست پخت	دلشوره	رأس	ز	ساجبلایغ	سنگدل
خدمتکار	خوش ریخت	خونسرد	دست چین	دلقریب	راست گرا	زاید	سایه بان	سنگریزه
خدمت گزار	خوش زبان	خون شناس	دستخط	دلکش	راستگو	زایل	سانس	سنگساز
خرابکار	خوش سابقه	خونفشان	دستخوش	دلگرفته	رافائل	زباله	سقول	سنگفرش
خراج گزار	خوش ساخت	خونگرم	دسترس	دلگرم	رأفت	زبان آور	سیا (قرآنی)	سنگلاخ
خرج تراش	خوش سخن	خونگیر	دسترنج	دلگشا	راهدار	زباندار	سبزیکار	سنگواره
خرمدل	خوش سلوک	خویشتن	دستشویی	دلگیر	راهرو	زباندانی	سبیکار	سنگین رنگین
خرمدین	خوش سلیقه	خویشکام	دستفروش	دلمرده	راهزن	زبانزد	سبیکدست	سؤال
خرمشهری	خوش سیرت	خیالباف	دستکاری	دلمشول	راهگشا	زبان شناس	سبک شناسی	سوء
خسین تر	خوش سیما	خیال پرداز	دستکشی	دلنازک	راهنما	زیون تر	سیاس گزار	سوند
خشنمال	خوش شانس	خیانتکار	دست کم	دلنشین	راهنورد	زحمتکش	سپاهدار	سوز
خشکیار	خوش شکل	خیلتاش	دستکوب	دلنگران	راهوار	زخمبندی	سپاهسالار	سوئی
خشک تر	خوش صحبت		دستمال	دلنواز	رأی	زخمدار	سپهدار	سویخوری
خشکسال	خوش صدا	د	دستمایه	دمبرگ	رئالیست	زراعتکار	سپهسالار	سوزنکاری
خشکسویی	خوش صورت	داستانسرا	دستمز د	دم به دم	رئالیسم	زرهپوش	ستایشگو	سوغات
خشنگین تر	خوش طبع	داغدار	دست نوشت	دمپایی	رئوس	زشتخو	ستبر	سوکانه
خط شناس	خوش طعم	داغ دیده	دست نویسی	دمیخت	رئوف	زشتکار	ستمدهیده	سوغوار
خطمی	خوش طینت	دالاندار	دستیایی	دمخور	رئیس	زشتکار دار	ستمکار	سوهانکار
خطیته	خوش عاقبت	دامپرو	دستیاری	دمدار	رحمان	زشتگوی	ستمکش	سوئیس
خفتگان	خوش فرجام	دامپزشک	دسی گرم	دمدمی	رحمت	زشت نام	سخت تر	سپاهمدار
خال	خوش فکر	دامدار	دسی لیتز	دمساز	رحمة الله	زغال	سختکوش	سه دیگر
خلافکار	خوش فهم	دامبار	دسی متر	دنالت	رختخواب	زغالدان	سخن چین	سه گانه
خلوتخانه	خوش قامت	دانش آموز	دشمنکام	دندان پز شک	رختشو	زغال سنگ	سخندان	سهلگیر
خلوتسرا	خوش قدم	دانش پرور	دعوت نامه	دندان ساز	رختکن	زکات	سخنران	سهلگین
خمیاره	خوش قریحه	دانش پژوه	دغلباز	دندانگیر	رزمجو	زمامدار	سخن سرا	سپهناک
خمشده	خوش قلب	دانشجویی	دغلكار	دو اتخانه	رزمخواه	زمانبندی	سخن سنج	سه یکی
خمیازه	خوش قلم	دانشسرا	دغتمأ	دوئل	رزمولدار	زمانبندی	سخن شناس	سیاحتنامه
خواب گزار	خوش قول	دانشکنده	دقایق	دوبه هم زن	رکابدار	زمیندار	سخن شنو	سیاست شناسی
خوابنامه	خوش قیافه	دانشگاه	دکاندار	دوستدار	رگبار	زمین شناس	سخن گستر	سیاست گذاری
خوابنما	خوش کلام	دانشنامه	دل آرای	دوستکام	رنگبر	زندان	سخنگو	سیاستگر
خواربار	خوش گذران	دانشور	دل آزار	دو قلو	رنگرز	زنگبار	سخنور	سیاستمدار
خوانسالار	خوش گفتار	دانشیار	دل آگاه	دولتخانه	روانبخش	زون	سدره المنتهی	سی ام
خوبروی	خوش گل	داود	دلارام	دولتخواه	روان پز شک	زنتاب	سرایدار	سیاهپوست
خود به خود	خوشگو	دایر	دل انگیز	دولتسرا	روانشاد	زهکش	سربه راه	سیاهپوش
خورا کپزی	خوشگوار	دائرة المعارف	دلایز	دولت مدار	روان شناس	زیست شناس	سربه زیر	سیاهچال
خوشاب	خوش لباس	دایره	دلباخته	دهبان	روانکاو	زین گونه	سربه سر	سیاهرگ
خوشامد	خوش لحن	دایم	دلخواه	ده چرخه	روانکاه		سربه نیست	سیاهرنگ
خوشایند	خوش لقا	دایی	دلبری	دهخدا	روبه راه	ز	سربه هوا	سیاهکار
خوش باطن	خوش لهجه	در به در	دل بستگی	دهدار	روبه رو	ژئوفیزیک	سرخیوست	سینات
خوش باور	خوش محضر	درختکاری	دل بندی	دهدهی	روحبخش	ژرف بین	سر خجه	سیب زمینی

لعل رنگ	گلابپاش	کم عقل	کج سلیقه	قدغن	غم‌دیده	ص	سیصد
لعل فام	گلابدان	کم عمر	کج فکر	قدقد	غم‌زای	صاحب‌جمعی	سیلابگیر
لغتنامه	گلابگیر	کم عیار	کج فهم	قرآن	غم‌زده	صاحبخانه	سیمانکار
لغت‌نویس	گل اندام	کم فایده	کج کلاه	قرائات	غمسرای	صاحب‌دل	سیمبر
لق	گل‌اوز	کم کار	کز (که از)	قرائت	غم‌فزا	صاحب‌دیوان	سیمتن
لق لُق	گلباران	کم‌کارسانی	کشایف	قرائتخانه	غم‌گاه	صاحبقران	سیمکش
لقلقه	گل‌باز	کم گو	کشزار	قرا‌فرورت	غم‌گده	صاحبکار	ش
لق ولوق	گل‌بانگ	کم گوشت	کشکار	قربی	غم‌گداز	صاحب‌منصب	شائول
لکن	گل‌برگ	کم لطف	کشیبان	قرشمال	غم‌گسار	صاحب‌نظر	شاخدار
لله	گل‌چهره	کم مایه	کشیران	فرق	غم‌نامه	صافکار	شالیاف
لن ترانی	گل‌چین	کم مصرف	کشمشک	فرق	غیبگو	صاحب‌دم	شالیزار
لونی	گل‌خانه	کم معاشرت	کشمداری	قره‌آغاج		صاحب‌الله	شالیکار
لوت	گل‌خنده	کم مقدار	کشش‌دوز	فروش	ف	صرف‌نظر	شأن
لوسبازی	گلدان	کم نظیر	کشگیر	قرقان	فایق	صلات	شاهباز
لوت (نام کویر)	گلدان	کم نور	کلاه‌دوز	قشقرق	فالگو	صلاح‌دید	شاهپرک
لوط (قوم)	گلدسته	کم وزنی	کلنو با ترا	قضات	فالگو ش	صلاحیت‌دار	شاهپور
لؤلؤ	گلدوز	کم همت	کم احساس	قطعنامه	فالگیر	صلحجو	شاهچراغ
لؤلویی	گل‌رخ	کم هوش	کم‌انداز	قفس	فالنامه	صلحنامه	شاهدانه
لوم	گل‌رنگ	کم‌یاب	کم‌اندان	قفلساز	فامیل‌دار	صلوة (قرآن)	شاهدشت
لهاور	گل‌ریز	کناره‌گیر	کم‌انگر	قلب	فتحنامه	صندوقچه	شاهراه
لیکن	گلزار	کوچکتر	کم‌انگیر	قلنبان	فتوا	صندوقخانه	شاهرخ
لیلا	گلگشت	کولیگری	کمبود	قلمرو	فرآشپاشی	صندوق‌دار	شاهرگ
لیله‌القدر	گلگون	کوه‌پایه	کم‌بها	قلمزنی	فرآشخانه	صنعتکار	شاهرود
	گلگیر	کوه‌زایی	کم‌بهره	قلنبه	فرافنامه	صوایدید	شاهزاده
م	گلنار	کوهکن	کم‌پول	قلیان	فراموشخانه	صوایکار	شاه‌زن
مآب	گمراه	کوهنورد	کم‌بها	قورباغه	فراموشکار	صور تجلسه	شاهسیرم
مآثر	گمشده	کهر	کم‌پیدا	قورت	فرایند	صور تجساب	شاهکار
مآخذ	گمنام	کهر با	کم تجربه	قورمه	فرحبخش	صور نکاری	شاهنامه
مآذب	گناهکار	کهریز	کمتر	قوپی	فرخزاد	صور تکده	شئون
مآل‌اندیش	گنجنامه	کهسار	کم توان	قولنامه	فردوسی‌وار	صور تگر	شبانه‌روزی
مآن	گندمزار	کهکشان	کم توجهی	قویدل	فرشایف	صو‌فیکری	شبهانگ
ماء	گندم‌کار	که‌نسال	کم‌جان	قیسی	فرم	علی‌ه‌ذا	شیرنگ
ماتو ماتو	گنجه‌کار	کیقباد	کم‌جرت	قیقاج	فرمانبر	ض	شیرگرد
مائی	گواهنی‌نامه	کیکاوس	کم جمعیت	قیماق	فرمان‌پذیر	ضامن‌دار	شیرگون
ماتم‌زده	گوربه‌گور		کم جبری	ک	فرماندهی	عملکرد	شیرگیر
ماتم‌سرا	گوش‌به‌زنگ	گ	کم حاصل	کارا	فرمبندی	عن‌قرب	شیرگیر
مأثور	گوشتالو	گاهشماری	کم حافظه	کارابایی	فرهنگ‌نامه	عواید	شینامه
مأخذ	گوشتخوار	گاه‌گاهی	کم حجم	کاروانسرا	فریبکار	عیال‌دار	شینم
مأخوذ	گوشت‌کوب	گاهنامه	کم حرف	کاسبرگ	فطرتاً	عیالوار	شیرغان
مأذون	گوشتخراش	گجبری	کم حواس	کاشیکار	فلک‌زده	عیبجویی	شبیخون
ماست‌بندی	گوشزد	گجکار	کم حوصله	کا کائو	فؤاد	عیبناک	شتایزده
ماست‌خوری	گو شمالی	گچمال	کم خرج	کامجویی	فواید	عیسو	شتایکار
ماستمالی	گوش‌نواز	گرانبار	کم خرد	کامرانی	فهرست‌نویس	عیسوی	شرقیاب
ماشین‌نویس	گیاهخوار	گرانها	کم خوابی	کامروایی	فیء	عیسی	شرق‌شناس
مأکول	گیاه‌شناس	گرانتر	کم خوراک	کامیابی	فیلمبرداری	عیسی‌دم	شش‌اندک
مالدار		گرانجانی	کم خوری	کآن‌لم‌یکن			شش‌صد
مال‌دوستی	ل	گرانفروش	کم خونی	کاووس	ق	غ	شش‌لول
مالرو	لائی	گرانقدر	کم درآمد	کاهدان	قائل	غارنگر	شش‌لیک
مأوف	لائوس	گرانقیمت	کم دل	کاهگل	قائم	غافلگیر	شش‌هزار
مأمن	لاتاری	گرانمایه	کم ذهن	کای (کدای)	قائم‌مقام	غریب‌نواز	شفاعت‌نامه
مأمور	لاتحصی	گردنکش	کم رشد	کیک‌زده	قایشور	غریب‌وار	شکایت‌نامه
مأنوس	لاتعدولاً‌تحصی	گردهمایی	کم رنگ	کتناپخانه	قانی	غزل‌باف	شکر‌گزاری
مأوا	لالمانی	گر مابه	کم زحمت	کتناپخوان	قار و قور	غزل‌پرداز	شکم‌بند
ماه‌به‌ماه	لثام	گر متاب	کم سابقه	کتناپدان	قاضی‌القضات	غزل‌خوان	شکو‌ه‌مند
ماهیاره	لثون	گر مسار	کم سال	کتناپدان	قاعدتاً	غزل‌سرا	شمعدان
ماه‌پیشانی	لثیم	گر مسیر	کم سخن	کتاب‌دوست	قالبیاف	غلام‌زاده	شنزاز
ماه‌تاب	لباسشویی	گر و هیان	کم سن	کتاب‌شناس	قالیشو	غلنان	شورا
ماهرخ	لب‌به‌لب	گر بیابگیر	کم سواد	کتاب‌فروش	قانون‌گذار	غلنتک	شورای عالی
ماهر و	لج‌باز	گزارش‌نامه	کم شرم	کتاب‌نامه	قابقران	غلنبدن	شهادت‌نامه
ماهنامه	لجنزار	گزارش‌کاری	کم شیر	کتاب‌فکری	قباد	غلط‌تر	شهو‌ترانی
ماهواره	لجنمال	گزارش‌گویی	کم صبر	کج‌خلق	قباد (نام ماهی)	غلط‌نامه	شیء
ماهیار	لحاف‌دوز	گشتاور	کم ضرر	کج‌خیال	قحط‌سال	غم‌خانه	شینی
ماهیتابه	لدت‌بخش	گفتگو	کم طاقت	کج‌دار و مریز	قداره	غم‌خوار	شیک‌پوش
ماه‌یچه	لعبتگر	گلاب	کم ظرفیت	کج‌رفتار	قدرت‌طلب	غم‌داری	طوق‌دار

ماه‌خوار	معر فینامه	میخکوب	نسبتاً	نیک‌نام	و کالتنامه	هم جنس	هم عهد	هیدر و کربورها
ماه‌گیر	معنی شناس	میخوار گی	نسبانه	نیک‌نژاد	ولت سنج	هم جوار	همفکر	هیز
مأیوس	مع هذا	میخوش	نستعلیق	نیک‌نفس	ولت متر	هم چشمی	هم قافیه	ی
مئات	مفتخوار	میداندار	نسطوری	نی‌لبک	ولخرج	همچنان	همقصد	یا تاقان
مئونت	مقدمتاً	میدانگاه	نشئه	نیلرنگ	ولگرد	همچند	هم قدم	یار دیگر
مئه	ملاً	میفکن	نشست	نیلقام	ولنگار	همچنو	هم قسم	یأس
مبتدا	ملاط	میکده	نشاندار	نیم‌ظری	ولنگاری	همچنین	هم قطار	یاسین
مبدأ	ملا متگر	میکروب شناس	نشان دهنده	نیم‌بند	ولی عهد	همچو	هم قلم	یاقوز
متأثر	ملنخواه	میگساری	نظارگان	نیم‌بها	وهله	همچون	همکار	یعنی
متأخر	ملجأ	میگون	نظام مند	نیم‌بیت	ویدئو	هم حجره	هم کاسه	یخچندان
متأدی	ملکزاده	میلبارد	نظامنامه	نیم‌پاره	ویرانگر	هم خانه	هم کلاس	یخچال
متألم	مَلت گرا	میلی گرم	نفت	نیم‌بخت	هـ	همخواب	هم کلام	یخدان
متأمل	ملی گرا	میلی لیتر	نفتالین	نیم‌تنه	هارون	همخوان	همکش	یخ سازی
متأهل	مناد یگر	میلی متر	نفت خیر	نیم‌جان	هایل	هم خوراک	همگام	یخ فروشی
متألی	من بعد	میلیون	نفتدان	نیم‌چکمه	هجده	همخون	هم گروه	یغور
مجتبایی	منتها	میهمانخانه	نفت سوز	نیم‌خیز	هشتمند	هم داستان	همگن	یکباره
مجتبی	من جمله	میهماندار	نفتکش	نیم‌دار	هشت ضلعی	همدرد	همگون	یکبند
محتوا	منشآت	میهمانسرا	نفتگیری	نیم‌داشت	هشتگانه	همدرس	هم لباس	یک به یک
مخملیاف	منشأ	میهن پرست	نقابدار	نیم‌رخ	هشدار	همدست	هم مجله	یکبار چه
مدحتگر	منشی	میهن دوست	نقشبندی	نیم‌رس	هشیار	همدل	هم مدرسه	یکتا
مرآت	منشی	ن	نقش پذیر	نیم‌رو	هفتخان	همدم	هم مذهب	یک تنه
مراقبه	منشیگری	ناپجا	نق نق	نیم‌روز	هفتصد	هم دوره	هم مذهب	یکجا
مرانامه	مواقفنامه	ناپخرد	نگو هشگر	نیمسال	هفت خط	همدیگر	هم مرز	یکجانبه
مرئوس	مؤالفت	ناپسار	نگاه‌داری	نیمسوز	هفتصد	همراز	هم مسلک	یکجانبه
مرئی	موبه‌مو	ناپسامان	نگاه‌داشت	نیمگره	هفت قلم	همراه	هم معنی	یکجور
مرئی	مؤ تلف	ناپکار	نگاه داشتن	نیم‌کیلو	هفتگانه	همراه	هم منزل	یک چند
مردمخوار	مؤ تمین	ناپهتجار	نگو نسا	نیم‌گرم	هفت گنبد	هم‌رای	هم میهن	یکدستی زدن
مردم شناس	مؤ ثر	ناپهتگام	نگهداری	نیم‌نگاه	هفتگی	هم‌رمز	هم نام	یکدنده
مردم‌فریب	موجدار	ناپلئون	نمایشگاه	نیم‌ورقی	هفت هزار	هم‌رکاب	هم نبرد	یکدیگر
مردم‌گریز	موج‌شکن	ناپتندوست	نمکپاش	هفده	هفتق	هم‌رنگ	هم نژاد	یکدل
مردگار	مؤدب	ناجو انمرد	نمکدار	و	هق هق	همره	هم نشست	یکراست
مردگان	مؤدی	ناخنگیر	نمکدان	واج‌شناس	قل من شمارز	هم‌ریش	هم نشین	یک‌رنگ
مردغل	مؤذن	ناخوشایند	نمکزار	واقعا	هم آرزو	همزاد	هم نمک	یکرو
مردگیار	مؤسس	ناز کدل	نوازشگر	واقع‌بین	هم آزمان	هم‌زبان	هم نوا	یکروزه
مربضخانه	مؤسسه	ناسور	نواخانه	واقع‌گرا	هم آواز	هم‌زلف	هم‌نوع	یکروبی
مسائل	موقناً	نافیند	نوفل	والسلام	هم‌اتاق	هم‌زمان	همو	یکر هه
مسئله	مؤ کد	نام‌آور	نوشخند	وامخواه	هماره	هم‌زور	هموار	یکریز
مشول	مؤلف	نامبردار	نوشدارو	وامدار	هم‌اسم	هم‌زستی	هموزن	یکزیانه
مستتتا	مؤمن	نامبرده	نوع پرستی	همان	همسالم	همسالم	هموطن	یکزبانی
مستضعف‌تر	مؤنث	نامدار	نهان‌بین	وام‌گزار	همسان	همسان	همولایی	یکساعته
مستغلات	مؤول	نامزد	نهانخانه	وانگه	همسان‌طور	همسان‌به	همیدون	یکساله
مشتمالی	مؤید	نام‌گذاری	نیایشگاه	وانگهی	همسان‌که	هم‌سخن	همین	یکسان
مشعلدار	موب‌رگ	نام‌نویسی	نیایشگر	وحشتکده	همسان‌گاه	همسر	همین‌جا	یکسره
مشکات	مهبانو	نامور	نیزار	وحشتگاه	همسان‌گونه	هم‌سرا	همین‌طور	یک‌سو
مشکبار	مهبود	نان‌خوار	نیشخند	وحشتناک	همانند	هم‌سفر	همین‌که	یکسبیه
مشکبوی	مهتاب	نانخورش	نیشدار	وحشیگری	همانها	هم‌سلیقه	همین‌گونه	یکسبیه
مشکبیز	مهتر	ناندانی	نیشکر	وداعنامه	هماورد	همسن	همینها	یکطرفه
مشکفام	مهدخت	ناپ	نیشگون	ورزشخانه	هماهنگ	همسنگ	هوسباز	یک‌کاره
مشکلات	مهسا	نایل	نیفتاد	ورزشکار	همایش	همسو	هوسران	یک‌کلام
مشکل‌پسند	مهمان‌پذیر	نتون	نیفتخت	ورقلنبیدن	همباد	هم‌سو‌گند	هوسکار	یک‌کلت
مشکل‌گشایی	مهمانخانه	نبا (قرآن)	نیججو	وزارتخانه	همبر	هم‌شکل	هوش‌ربا	یک‌لحظه
مشکوه‌الدین	مهماندار	نیجنتا	نیک‌چهر	وصیتنامه	همبستگی	هم‌شکم	هوشمند	یکماه
مشغز	مهمانسرا	نخریسی	نیک‌خو	وطن‌خواه	همپا	همشهری	هیئت	یکنفره
مصطفی	مهمان‌نواز	نخلبندی	نیکخواه	وطن‌دوست	همپاگی	همشیره	هیچ‌چیز	یکنواخت
مصفا	مهناز	ندر تا	نیکدل	وغوغ	همپا‌به	هم‌صحبت	هیچ‌کدام	یک‌جیبی
مصلحت‌بین	مهوش	نرم‌پایان	نیک‌رفتار	وقت‌به‌وقت	هم‌پشتی	هم‌صدا	هیچ‌کس	یک‌جیبی
مضاف‌الیه	میان‌بُر	نرم‌تنان	نیک‌زاد	وقت‌شناس	هم‌پیاله	هم‌صنف	هیچ‌گاه	یک‌جیبی
مطمئن	میان‌بند	نرم‌مخوی	نیک‌سرسشت	وقت‌گذرانی	هم‌پیمان	هم‌طوبله	هیچ‌گونه	یک‌جیبی
مع‌الأسف	میان‌جیگری	نرم‌گفتار	نیک‌سیرت	وقت‌گیر	هم‌پیونده	هم‌عرض	هیچ‌وجه	یک‌جیبی
معنابه	میان‌دار	نزهتگاه	نیک‌فرجام	وقت‌شناس	همتا	هم‌عصر	هیچ‌وقت	یک‌جیبی
معنابهی	میان‌سال	نزول‌خوار	نیک‌فطرت	وقت‌نگهدار	هم‌تراز	هم‌عقیده	هیچ‌یک	یک‌جیبی
مع‌ذک	میخانه	نزول‌گیر	نیک‌مرد	وقفنامه	هم‌جفت	هم‌عنان	هیدروژن	یک‌جیبی

مواردی از رسم الخط فرهنگستان

1. صورتهای متصل فعل «هستند» در کلمات مختوم به صامت متصل

عبارتند ← عبارت اند	جزئند ← جزء اند
هیچند ← هیچ اند	کدامند ← کدام اند
مفروضند ← مفروض اند	آنند ← آن اند
مرتبطند ← مرتبط اند	مواجهند ← مواجه اند
محفوظند ← محفوظ اند	شبهند ← شبه اند
پاکند ← پاک اند	راسخند ← راسخ اند
گرمند ← گرم اند	* مواجه ایم ← مواجهیم
مشابهند ← مشابه اند	* مشابه ای ← مشابهی

2. صورتهای متصل فعل «هستند» در کلمات مختوم به صامت منفصل

سردند	عزیزند
لذیذند	تکواژند
بهبترند	سهوند

3. ضمائر ملکی و مفعولی

تحصیلیشان ← تحصیلی شان	درسیتان ← درسی تان
توانایشان ← توانایی شان	زندگیان ← زندگی تان
درسیشان ← درسی شان	ارزیابیتان ← ارزیابی تان
تخصیصیشان ← تخصصی شان	اجتماعیتان ← اجتماعی تان
زندگیشان ← زندگی شان	شخصیتتان ← شخصیتی تان
ذهنشان ← ذهنشان	* قراردادهای تان ← قراردادهایتان
واکنششان ← واکنش شان	* نامهای شان ← نامهایشان
دانشگاهیتان ← دانشگاهی تان	